

زنجیره فرسوده طرح های سازش پس از 60 سال

بررسی تاریخ نشان می دهد طرح های صلحی که تاکنون ارائه شده است...



بررسی تاریخ نشان می دهد طرح های صلحی که تاکنون ارائه شده است چیزی جز تلاش برای بهره مندی از وضعیت آشفته منطقه، خدمت به منافع اسرائیل، برقراری ارتباطات بیشتر با هدف بهبود وجهه آمریکا و اسرائیل و معرفی آنها به عنوان داعیان صلح و یا برقراری آرامش در جهان نبوده است.

اغلب مردم معتقدند که موضوع سازش سیاسی با نشست مادرید و پس از آن اوسلو مرتبط است و هنگامی که کلمه سازش بر زبان جاری می شود که البته با مسئله فلسطین نیز گره خورده است، حافظه سیاسی تنها هفده سال را به یاد می آورد. با مرور سریع اما دقیق تاریخ مسئله فلسطین می توان به این نتیجه رسید که عمر پروژه های سازش به اندازه عمر قضیه فلسطین است؛ اگر آغاز قضیه فلسطین را از تاریخ 15 مه 1948 بدانیم، بدین ترتیب عمر پروژه های سازش از این تاریخ فراتر نمی رود.

*قضیه انسانی

تنها چهار ماه پس از وقوع فاجعه اشغال فلسطین و تشکیل رژیم صهیونیستی، انگلستان بر اساس قطعنامه 194 سازمان ملل برای حل مسئله فلسطین وارد عمل شد. از همان تاریخ تا سال 1967 طرح های مطرح شده سازش هیچ سودی جز مشکل انسانی که در آوارگی فلسطینیان متبلور گشت، در پی نداشت و صحبت از حقوق سیاسی نیز به دست فراموشی سپرده شد. دیدگاه مذکور (ارائه طرح سازش) که در آن زمان بر قضیه فلسطین سایه افکنده بود، بسیاری را بر آن داشت که جایگزین هایی را در زمینه سازش بیابند. از گاما، جانسون و دالاس آمریکایی گرفته تا انتونی ایدن انگلیسی همگی کوشیدند طرح های را برای حل و فصل قضیه فلسطین بر اساس راه حل های اقتصادی ارائه دهند که همه در این مضامین با هم اشتراك داشتند: حل و فصل قضیه فلسطین به عنوان مشکلی انسانی، بهبود شرایط فلسطینیان و اسکان آنها در هر کجا که امکانش وجود داشت. ضمناً همه بر این نکته تأکید می کردند که دولت های عربی باید با اسرائیل سازش کنند.

هیچ يك از این پروژه های سازش به مرحله اجرا درنیامد و جنگ سال 1967 آغاز شد تا اسرائیل به آنچه که در جنگ اول خود با اعراب در دست یابی بدان ناکام مانده بود، برسد. اوضاع هم اکنون متفاوت است، درخواست ها و شروط عرب ها برای سازش با رژیم صهیونیستی در حال حاضر تا حد ناامید کننده ای نزول کرده است و همزمان با آن پروژه های سازش نیز تغییر کرده و به نوعی همسو و همگام با شرایط حاکم بر این برهه زمانی شده است و حتی تغییرات تازه ای را تجربه می کند.

*تبدیل اسرائیل به يك واقعیت غیر قابل انکار

پروژه های سازش از حیث نگرستن به قضیه فلسطین و موضوع آوارگان به عنوان يك مسئله انسانی وارد مرحله جدیدی شده اند. این پروژه ها به ابزاری برای تثبیت اسرائیل به عنوان يك واقعیت غیر قابل انکار تبدیل گردیده اند. در این پروژه ها همچنین طرف های درگیر به عدم بحث در خصوص نتایج جنگ 1948 فرا خوانده شده اند و درخواست ها همه معطوف به مذاکره و گفتگو در خصوص مسائل مربوط به دوره بعد از جنگ 1967 می باشد. قطعنامه 242 در کنار پروژه های دیگری همچون پروژه آلن و راجرز که از سوی سازمان ملل ارائه نشده و توسط اشخاص حقیقی پیشنهاد شده بود، حکایت از آن داشت که راه حل های آینده در مسیری حرکت خواهند کرد که پایان قضیه آوارگان و تشکیل يك حاکمیت خودگردان بر مقدار بسیار کمی از خاک فلسطین را در پی خواهد داشت.

*وجه مشترك

وجه مشترك پروژه های سازش آن بود که این پروژه ها به مثابه واکنش نسبت به اتفاقاتی بود که در واقعیت رخ می داد و هدف از ارائه آن خدمت به طرف قوی تر و برخوردار از حمایت طرف های بین المللی، در معادله درگیری بود. پس از جنگ 1973 که اعتماد به دولت ها در میان اعراب اندکی احیا شد و آرزوی آزادی فلسطین به اندیشه فلسطینیان راه یافت، بار دیگر پروژه سازش جدیدی با صدور قطع نامه 338 سازمان ملل مطرح گردید و قضیه فلسطین دوباره بر سر زبان ها افتاد که بررسی آن از بحث در خصوص مرزهای سال 67 فراتر نمی رفت. تا آن لحظه از تاریخ قضیه فلسطین برای ما پیش نیامده بود که پروژه های سازش را محکوم کنیم؛ زیرا چیزی از آن به اجرا در نیامده بود که البته خود این عدم اجرا نیز دلیلی بر شکست ما بود. عرب ها بعد از آنکه طرح های سازش از جنبه نظری خود خارج و بعد عملی به خود گرفتند، محکوم کردیم.

سه دهه از امضای معاهده صلح میان رژیم صهیونیستی و مصر می گذرد؛ اما تا این لحظه خصومتی که در تعامل بین مصر و اسرائیل برقرار بوده، از بین نرفته است. دو کشور دیپلمات های خود را به کشورهای هم می فرستند، رایزنی می کنند، بحث می کنند، پرچم های هر کدام را در قاهره یا تل آویو بر می افرازند، اما چیزی عوض نمی شود و هنوز گروه گردشگران اسرائیلی نمی توانند آزادانه در محله های قاهره - چه فقیرنشین و چه ثروتمند - گردش نمایند مگر آنکه تدابیر شدید امنیتی اتخاذ گردد یا آنکه گردشگران هویت

خود را پنهان نمایند. در واقع، نه سازشی در کار است و نه عادی سازی روابطی. اوضاع بجز در بین نظامیان سیاستمدار به همین شکل است. هیچ اسرائیلی از بروز نابسامانی در وضعیت داخلی مصر واهمه ای ندارد که این موضوع دلیل روشنی بر تصورات و تفکرات ما می باشد.

*ثقل سیاسی در داخل

بعد از امضای توافق نامه صلح میان مصر و رژیم صهیونیستی، پشتوانه محکم عرب ها از بین رفت و اعضای سازمان آزادی بخش از اردن سپس از لبنان اخراج شدند، فلسطینیان به این باور رسیدند که اکنون زمان اجرای ضرب المثل "کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من" رسیده است. انتفاضه اول فلسطین در سال 1987 آغاز شد و ثقل سیاسی به داخل منتقل گردید. دیگر تصمیم گیری های عملی به دست رهبران سازمان آزادی بخش در خارج صورت نمی گرفت. جریان های اسلامی جدیدی به عنوان گروه های مهم پا به عرصه داخلی فلسطین گذاشتند و انتفاضه کم کم اسرائیل را در تنگنا قرار داد و هم پیمان هایش را عاصی کرد. سه سال از این ماجرا نگذشته بود که توطئه برای نابودی انتفاضه بار دیگر از طریق طراحان پروژه های سازش آغاز شد. انتظار نمی رفت که سازمان آزادی بخش به محض طرح موضوع سازش، با آن موافقت کند و از این رو چاره ای جز آماده سازی اوضاع منطقه برای پذیرش مسئله سازش وجود نداشت. جنگ اول خلیج فارس بخشی از بستر سازی ها برای تغییر وضعیت در منطقه عربی بود. به هر حال، فلسطینیان آماده شدند تا شکایت خود علیه صهیونیست ها را به مادرید ببرند.

فلسطینیان در مادرید حاضر شدند و شعله انتفاضه خاموش گردید و توافق اوسلو در واشنگتن به امضا رسید و ثمره سازش خود را آشکار ساخت. تشکیلات خودگردان در داخل فلسطین قامت راست کرد و رهبران و مسئولان سازمان آزادی بخش در غزه و بیت لحم و شهرهای دیگر شروع به سخنرانی کردند. تنها پس از شش سال از تشکیل حکومت خودگردان و نزدیک شدن زمان تشکیل کشور احتمالی فلسطین نشانه های ناکامی روند سازش خود را نشان داد.

تشکیلات خودگردان برای دومین بار در کمپ دیوید حضور یافتند؛ ولی به خاطر شروع انتفاضه دوم فلسطین که نام آن با مسجد الاقصی پیوند خورده بود، موفق نشدند به هیچ توافق تازه ای دست پیدا کنند. به این ترتیب، مقاومت جان تازه ای گرفت و گروه های سازمان یافته که بزرگ ترین آنها فتح بود در فعالیت های انتفاضه شرکت کرد و از زمان آغاز آن تا لحظه ای که این مقاله را می نویسم هنوز پروژه های سازش از دور و نزدیک ضربه می بینند.

طرح نقشه راه از برجسته ترین پروژه های سازش میان طرف فلسطینی و صهیونیستی بود. بوش پیش بینی می کرد که کشور فلسطینی در پایان سال 2005 تشکیل شود و هر سال نیز این عبارت را تکرار می نمود. امروز پس از گذشت شصت سال از زمان فاجعه اشغال فلسطین و شصت سال از پروژه های سازش، آیا پذیرفتنی است که باز از آینده درخشان سازش سخن به میان آوریم؟ هدف من از مطالعه تاریخ روایت صرف آن نیست؛ چرا که بخش زیادی از تاریخ آینده متعلق به گذشته است. ضمناً اگر می خواهید که روبروی تان را به وضوح ببینید به پشت سرتان با هوشیاری بنگرید.

*پروژه هایی که هیچ گاه به مرحله عمل نمی رسند

بررسی تاریخ نشان می دهد طرح های صلحی که تاکنون ارائه شده است چیزی جز تلاش برای بهره مندی از وضعیت آشفته منطقه، خدمت به منافع اسرائیل، برقراری ارتباطات بیشتر با هدف بهبود وجهه آمریکا و اسرائیل و معرفی آنها به عنوان داعیان صلح و یا برقراری آرامش در جهان - به منظور کسب استفاده بیشتر از قضیه فلسطین - نبوده است. پروژه نقشه راه تنها ابزاری برای حمله به عراق بوده است که هدف طراحان آن، آرام کردن اوضاع فلسطین و معرفی کردن آمریکا به عنوان داعیه دار صلح در آستانه حمله به عراق بوده است.

در حال حاضر گروهی از ناظران سیاسی از اینکه برقراری سازش در خدمت منافع ملت فلسطین نباشد بیم دارند و گروهی دیگر از آنها سازش سیاسی را خاتمه دهنده درگیری کنونی می دانند. به هر حال چه آنهایی که بیمناک هستند و چه آنهایی که امیدوار، در تفاسیر خود درباره سازش اوضاع کنونی را در نظر می گیرند و در این تحلیل ها اساساً به ضعف عمومی حاکم بر کشورهای عربی و اسلامی و نیز فلسطین استناد می کنند. اگر نگاهی گذرا به وضعیت جهان عرب و اسلام داشته باشیم، می بینیم که عراق گرفتار و پاره پاره است. لبنان در آستانه جنگ داخلی قرار دارد. مصر از وضعیت نامناسب داخلی رنج می برد و بسیاری از کشورها ترجیح داده اند که سکوت اختیار کنند. فلسطین نیز از داخل تقسیم شده است.

واقعا عجیب است که برخی با وجود این اوضاع معتقدند می توان به صلح رسید. خاطر نشان می کنیم که این موضوع (ضعف جهان عرب و اسلام) بخشی از مسائل تأثیر گذار در قضیه فلسطین است. ناظران سیاسی حق دارند که وضعیت عربی و اسلامی را ضعیف توصیف کنند؛ اما لزوماً هر وضعی نمی تواند مسبب برقراری سازش سیاسی جدیدی باشد.

گروه های فلسطینی ملی گرا و اسلام گرا در حال حاضر ضعیف شده اند و برای توضیح بیشتر، دلایلی را بیان می کنیم که نشان می دهد هیچ وقت در وضعیت کنونی سازش سیاسی به مرحله اجرا در نمی آید، زیرا:

الف: در فلسطین: پس از تقسیم بندی های به وجود آمده بین فتح و حماس و سیطره حماس بر غزه بسیاری از پیش بینی ها حاکی از آن است که دسته بندی این چنینی طرف های مذاکره کننده فلسطینی را در برابر همتای اسرائیلی اش تضعیف می کند و با وجود حالت ضعف مذکور بعید نیست که مذاکره کننده فلسطینی بر اثر فشارهای اسرائیل و فشار داخلی که انتظار دارند، به نتیجه ای در این عرصه دست یابد.

وضع کنونی و شکاف های موجود در فلسطین اگر چه مردود و نیازمند درمان است؛ اما مانعی بر سر راه سازش خواهد بود نه زمینه

ساز اجرائی آن. شاید بپرسید که چطور چنین چیزی ممکن است. برای پاسخ به این پرسش به سطرهای قبلی این مقاله باز می‌گردیم آنجا که به اشکالات معاهده صلح کمپ دیوید در سال 1978 اشاره کردیم و گفتیم که صلح بین دو نظام مصر و رژیم صهیونیستی برقرار شده است نه بین دو ملت. گمان نمی‌کنم که آمریکا و نیز رژیم اشغالگر قدس خواهان این نوع عادی سازی و صلح باشند، اسرائیل در برهه کنونی بیش از هر چیز نیازمند آن است که در نگاه ملت‌های منطقه به عنوان یک کشور عادی و طبیعی جلوه کند. مذاکرات در حال حاضر بین ابو مازن و اسرائیل در جریان است. ابو مازن نماینده فلسطینیان است اما او تنها نماینده ملت نیست. انتخابات ژانویه 2006 تأکیدی بر این مسئله بود که در صحنه فلسطین رهبران و نمایندگان جدیدی نیز وجود دارند و امضای هر گونه سازش با ابو مازن از نظر سیاسی به معنای امضای توافق نامه صلح میان فلسطینیان با اشغالگران قدس می‌باشد؛ اما واقعیت امر این است که چنین توافقی تنها بین مقامات دو طرف صورت گرفته است. ابو مازن چطور می‌تواند دستاوردهای هر گونه توافقی را در فلسطین به ویژه در غزه بدون موافقت حماس اجرا کند.

ب: در سطح منطقه: ما نمونه دسته بندی‌های جدید را در لبنان نیز شاهد هستیم و تحولاتی در جمهوری مصر در حال رخ دادن است که نشان دهنده ضعف واقعی است؛ اما نشان دهنده تغییراتی است که می‌خواهد در آینده رخ دهد. در سایه سیطره حماس بر غزه و حزب الله بر بیروت و وجود مخالفان در بسیاری از کشورهای عربی و در رأس آنها مصر گمان نمی‌کنم که حاکمان دور اندیش عربی طرح‌های گسترده سازش را با وجودی که ملت‌های آنها با آن مخالف هستند، بپذیرند؛ به ویژه در شرایط کنونی که جایگزین‌هایی در این کشورها در حال به دست گرفتن زمام امور هستند و راهی غیر از راه سازش را در قبال دشمن صهیونیستی در پیش گرفته‌اند. ج: در سطح اسرائیل: احزاب داخلی در حال تغییر و تحول هستند. لیکود دوباره بر سر کار آمده است. کادیم که شخصیت محور است، مؤسس خود را از دست داده است و به خاطر رسوایی‌های مالی رهبرانش که بر سر زبان اسرائیلی‌ها افتاده است، مقبولیت خود را از کف داده است. حزب کار هم در سایه ناکامی‌هایی که به خاطر مشارکت در دولت اولمرت متحمل شد، نتوانست به چیزی دست یابد و در پرتو شکست‌هایی که دولت اولمرت در جنگ لبنان تا غزه با آن مواجه شد، به حلقه ضعیف‌تر این زنجیره تبدیل شد. از این رو می‌توان گفت، در حالی که برخی معتقدند ضعف به سازش منجر می‌شود، برخی بر این باورند که امروز موانعی جدی بر سر راه هر گونه سازشی وجود دارد.

*بلال الشوبکی

پاسداشت سی امین « روز قدس & raquo; در خبرگزاری فارس